

The Significance of *Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'Ibād* in Historical Studies (with Emphasis on Human Geography)

Zahra Kamarrousta^{1✉}, Masoud Bayat², Muhammad Jafar Ashkevari³

1. MA in History of Iran in Islamic Period, University of Zanjan, Zanjan, Iran.

E-mail: zahra.kia1213@gmail.com

2. Associate Professor of History, Department of History and Civilization of Islamic Nations, University of Zanjan, Zanjan, Iran. E-mail: masbayat@gmail.com

3. Assistant Professor of History and Civilization of Islamic Nations, University of Zanjan, Zanjan, Iran. E-mail: ashkevari@znu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received

18 April 2023

Received in revised form

11 July 2023

Accepted

20 September 2023

Available online

27 September 2025

Keywords:

Zakariyyā al-Qazwīnī,
Āthār al-Bilād wa Akhbār
al-'Ibād,
human geography,
social geography

ABSTRACT

Zakariyyā ibn Muḥammad ibn Maḥmūd al-Anṣārī, known as *Zakariyyā al-Qazwīnī* (600–682 AH / 1203–1283 CE), was among the greatest geographers and natural scientists of the medieval Islamic world, possessing mastery over a wide range of disciplines of his time, including history, the natural sciences, geography, cosmology, poetry, and literature. Although al-Qazwīnī is best known for his work *'Ajā'ib al-Makhlūqāt* ("The Wonders of Creation"), his *Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'Ibād* occupies a distinguished place in the field of human geography.

Despite the differences in defining *historical geography* and *human geography*—some scholars regard historical geography as an independent discipline, while others view it as a subfield of human geography—the latter primarily focuses on the spatial relationships of human activities and encompasses subfields such as population geography, historical geography, political geography, and cultural geography (including race and language). From this perspective, *Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'Ibād* serves as a significant source in human geography, as much of its content statistically corresponds to the aforementioned definition. Therefore, this study seeks, through a descriptive-analytical approach, to examine and analyze the importance of this work within the framework of human geography.

Cite this article: Kamarrousta, Z., Bayat, M., Ashkevari, M. J. (2025). The Significance of *Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'Ibād* in Historical Studies (with Emphasis on Human Geography). *Historical Studies of the Islamic World*, 35 (1), 24-43. <https://doi.org/10.22034/mte.2023.15737.1704>



اهمیت آثار البلاد و اخبار العباد در پژوهش‌های تاریخی (با تأکید بر جغرافیای انسانی)

زهرا کمروستا^۱ ✉، مسعود بیات^۲ ID، محمد جعفر اشکوری^۳ ID

۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران، رایانامه: zahra.kia1213@gmail.com

۲. دانشیار تاریخ، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران، رایانامه: masbayat@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران، رایانامه: ashkevari@znu.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

زکریا بن محمد بن محمود انصاری مشهور به زکریای قزوینی (۶۰۰-۶۸۲ ق)، از بزرگ‌ترین جغرافی‌دانان و دانشمندان علوم طبیعی جهان اسلام در قرون میانه که در بسیاری از علوم زمانه‌اش مانند تاریخ، علوم طبیعی، جغرافیا، کیهان‌شناسی، شعر و ادبیات تسلط داشت. گرچه قزوینی بیشتر با کتاب عجایب المخلوقاتش شناخته می‌شود، اما از میان آثار او آثار البلاد و اخبار العباد در جغرافیای انسانی اهمیت به سزایی دارد. علی‌رغم اختلافاتی که در تعریف جغرافیای انسانی و تاریخی وجود دارد به طوری که برخی جغرافیای تاریخی را علمی مستقل و برخی آن را زیرشاخه جغرافیای انسانی به شمار می‌آورند. جغرافیای انسانی بر روابط فضایی فعالیت‌های انسانی تمرکز کرده و شامل جغرافیای جمعیت، جغرافیای تاریخی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای فرهنگی (نژاد و زبان) است. از این منظر آثار البلاد و اخبار العباد به منزله منبعی مهم در جغرافیای انسانی به شمار می‌آید و غالب مطالب آن به لحاظ آماری شامل جغرافیای انسانی با تعریف ذکرشده است. بنابراین در این پژوهش تلاش می‌شود با روش توصیفی - تحلیلی، این اهمیت مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

کلیدواژه‌ها:

زکریای قزوینی،

آثار البلاد و اخبار العباد،

جغرافیای انسانی،

جغرافیای اجتماعی.

استناد: کمروستا، زهرا؛ بیات، مسعود؛ اشکوری، محمد جعفر (۱۴۰۴). اهمیت آثار البلاد و اخبار العباد در پژوهش‌های تاریخی (با تأکید بر جغرافیای



انسانی)، مطالعات تاریخی جهان اسلام، ۳۵ (۱)، ۲۴-۴۳. <https://doi.org/10.22034/mte.2023.15737.1704.43-24>



© نویسندگان.

ناشر: جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

مقدمه

متون و منابع جغرافیایی، همواره یکی از منابع مهم شناخت جوامع بوده است. جغرافی دانان مسلمان در جهان اسلام همواره در آثارشان در کنار مباحث جغرافیایی به موضوعات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی نیز پرداخته‌اند. از این منظر این متون دیگر صرفاً اهمیت جغرافیایی ندارند بلکه می‌توان آن‌ها را به عنوان منابعی دست اول در حوزه اقتصاد، جوامع انسانی، فرهنگ و تاریخ نیز در نظر گرفت. از میان این متون، آثارالبلاذ و اخبارالعباد نگاشته زکریا بن محمد بن محمود انصاری مشهور به زکریای قزوینی، از بزرگ‌ترین جغرافی دانان و دانشمندان علوم طبیعی ایران و جهان اسلام نیز از همین منظر قابل بررسی است. در واقع آنچه اهمیت کار زکریای قزوینی را دوچندان کرده است، محتوای اجتماعی، اقتصادی و تاریخی این اثر ارزنده است. قزوینی در کنار توضیح ویژگی‌های جغرافیایی هر منطقه، شهر یا روستا، در اغلب موارد توضیح کافی در خصوص وجوه اجتماعی، اقتصادی و تاریخی این نواحی نیز به دست می‌دهد.

با این وصف در این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که آثارالبلاذ و اخبارالعباد قزوینی گذشته از اهمیت جغرافیای محض از چه جنبه‌های دیگری حائز اهمیت است؟ بر مبنای فرضیه تحقیق قزوینی معمولاً علاوه پرداختن به وجوه جغرافیایی محض، جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و تاریخی و در یک کلام جغرافیای انسانی را نیز به صورت نسبتاً کافی مورد بحث قرار داده است.

از نظر سابقه مطالعاتی هم باید گفت لیلا اقبالی احمدآبادی (۱۳۹۸)، در مقاله «نقد اخلاقی کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های آباد در آثارالبلاذ و اخبارالعباد» و فرزانه عزیز زاده (۱۳۸۷)، در مقاله «یادگارهای ماندگار: آثارالبلاذ و اخبارالعباد» و کراچکوفسکی (۱۳۹۳) در تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام، به این اثر پرداخته‌اند. اما هر سه صرفاً اهمیت جغرافیایی آثارالبلاذ را در نظر داشته‌اند و به موضوع مورد نظر این مقاله نپرداخته‌اند. همچنین اشکواری (۱۳۹۶)، در «عجایب نگاری در تمدن اسلامی: خاستگاه و دوره‌بندی»، برای (۱۳۸۸) در کتاب عجایب ایرانی: روایت و شکل و ساختار فانتزی عجایب‌نامه‌ها، علی عبدالله دفاع (۱۳۸۶) در مشاهیر گیاه‌شناسی در تمدن اسلامی و سارتن (۱۳۸۳) در مقدمه بر تاریخ علم، نیز به شخصیت علمی و اهمیت زکریای قزوینی پرداخته‌اند. اما این پژوهشگران بیشتر بر عجایب‌نگاری و کیهان‌شناسی او تأکید داشته‌اند.

زکریای قزوینی و آثارالبلاذ

بنابر مشهور نسب زکریای قزوینی به مالک بن انس خادم پیامبر اسلام می‌رسیده است. او در

جوانی به دمشق رفت و تحصیلات خود را در آن شهر ادامه داد و حدود سال ۶۳۰ هـ در همین شهر با محی الدین عربی (د. ۶۳۸ هـ) ملاقات کرد. قزوینی در عصر مستعصم عباسی (۶۴۰-۶۵۶ هـ) به ترتیب قضاوت واسط و حله را بر عهده داشت. زکریای قزوینی در طول همه سفرهای خود از محضر دانشمندان علوم طبیعی استفاده کرد و با آنان از نزدیک آشنا شد. او در زمانی که هنوز منصب قضاوت را بر عهده داشت، شاهد سقوط شهر بغداد به دست مغولان بود. ظاهراً پس از این حادثه او از مناصب رسمی خود خارج شد و از آن به بعد همه وقت خود را به مطالعات علمی پرداخت. بنابر گزارش‌ها، پس از تسلط مغولان بر بغداد و زمانی که عظاملک جوینی از طرف مغولان حاکم بغداد شده بود، او زکریای قزوینی را به نزد خود خواند و او را مورد تفقد و پشتیبانی قرار داد. قزوینی نیز آثار خود را به او اهدا کرد. قزوینی در سال ۶۸۲ هـ درگذشت و پیکرش به بغداد منتقل و در مقبره شونیزیه مدفون شد. (برای اطلاع بیشتر بیشتر بنگرید به قزوینی، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۵؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۲-۱۱؛ مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ۴۵۳/۴؛ کراچکوفسکی، ۱۳۹۳: ۲۸۵)

زکریای قزوینی، در بسیاری از علوم زمانش مانند تاریخ، علوم طبیعی، جغرافیا، کیهان‌شناسی، شعر و ادبیات تسلط کامل داشت. به همین دلیل او را از جهت وسعت اطلاعات و روش عجایب‌نگاری با پلینی (عجایب نویس و دانشمند دوره روم باستان) مقایسه کرده‌اند و حتی به طور جالبی او را پلینی قرون وسطی نامیده‌اند. او با بسیاری از جهانگردان، گفتگو و رابطه داشته و آثار آن‌ها را مطالعه کرده یا از مشاهدات آنان استفاده است. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۱)

درباره جایگاه و رتبه علمی قزوینی نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی او را در بین دانشمندان علوم طبیعی، نجوم و ریاضیات قرار می‌دهند و گروه دیگر او را امام و پیشوای مورخان و جغرافی‌دانان به شمار آورده‌اند. ولی واقعیت این است که او بیشتر در زمره دانشمندان جغرافی و علم زمین‌شناسی و گیاه‌شناسی قرار دارد؛ اگرچه در دو علم نجوم و ریاضیات هم به شهرت قابل توجهی رسیده است.

اما حاصل زندگی علمی زکریای قزوین دو اثر مهم آثارالبلاذ و اخبارالعباد در جغرافیا؛ و عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات در علوم طبیعی بود. در این میان آثارالبلاذ در میان متون جغرافیایی در جهان اسلام از اهمیت به سزایی برخوردار است. کتاب آثارالبلاذ و اخبارالعباد در حدود سال (۶۷۴ ق) زمانی که قزوینی حدوداً ۷۰ ساله بود، به رشته تألیف درآمد. قزوینی این اثر را نخستین بار به نام (عجایب البلدان) در حدود سال ۶۶۱ ق تألیف و سپس در سال ۶۷۴ ق گسترش داده و مبسوط آن را به نگارش درآورده است. (قزوینی، ۱۳۹۰: ۶۲) قزوینی در اثر خویش به نوشته‌ها و آثار ابوریع سلیمانی ملتانی، ابراهیم طرطوسی اندلسی و احمد بن عمر عذری

متوفی حدود سال (۴۷۷ ق) که بعد از مشاهدات خود در برخی شهرهای فرانسه و اروپای میانه در گذشت، استناد نموده و مطالبی را از آن‌ها نقل قول کرده است. به علاوه وی به گفته‌های مسعر بن مهلهل و ابن فقیه استناد نموده و خود از این آثار بهره برده است (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۲) استناد به ابوریع ملتانی با توجه به اینکه سفرنامه او از میان رفته، دارای اهمیت فراوان است (کراچکوفسکی، ۱۳۹۳: ۲۸۶) این اثر دارای ۳ مقدمه و ۷ عنوان درباره ۷ اقلیم جهان و شرح جغرافیای تاریخی آن‌هاست. مقدمه اول کتاب در باب نیاز به پدیدآمدن شهرها و روستاهاست. در این بخش که در ذیل تفکر اجتماعی او جای می‌گیرد قزوینی معتقد است که خداوند انسان را با طبیعت و سرشت گروهی آفریده است، چنان‌چه انسان خارج از حیات اجتماعی توان زندگی و رفع نیازهای خویش را ندارد. از سوی دیگر انسان جهت زندگی در اجتماع به افزاسازی نیاز دارد، که این وظیفه باید به صورت همگانی انجام شود. چرا که مردم نه توان زندگی در بیابان‌ها نه چادرها و نه خرگاه‌ها را دارند، زیرا در این صورت از هیچ گزندی در امان نیست و از این زمان بود که نیاز به ساخت شهرها و روستاها ایجاد شد. (همان: ۴۰-۳۹).

قزوینی در ادامه همین بحث نکته کلیدی تئوری خود یعنی تأثیرپذیری خصلت‌های عمومی جوامع بشری از محیط جغرافیایی را مطرح می‌کند. به نظر می‌رسد قزوینی در این رابطه به نوعی تقدیرگرایی افراطی کشیده شده است زیرا از نظر او خصلت‌های عمومی جوامع بشری متأثر از اقلیم آنان است و خودشان خیلی در آن نقشی ندارند. قزوینی در این قسمت و هنگامی که از گروه‌هایی برای اثبات تئوری خود صحبت به میان می‌آورد دچار خطا می‌شود و می‌نویسد در گذشته وقتی پادشاهان می‌خواستند شهری بنا نمایند با صاحب‌نظران مشورت کرده و بهترین و سودمندترین جای را در آن مکان و بلندترین جایگاه را در کرانه دریا و کوهستان و وزش گاه باد را انتخاب کرده و شهر را می‌ساختند. این شاخص‌های شهرگزینی موجب می‌شد که مردم آن شهرهای انسان‌هایی تندرست، زیباروی، خوش‌خوی و دارای اندیشه درست باشند ولی در جاهایی غیر این، انسان‌های بدخو، کم‌خرد و با قیافه‌های ناجور پرورش خواهند یافت. او در مصداق این قبیل انسان‌ها به دیلمیان، گیل‌ها، کردان، و ترکمانان و کرانه نشینان دریا اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد قزوینی در این قضاوت بیش از آنکه متأثر از اعتقاد خود مبنی بر تأثیر جغرافیا بر خلق‌وخوی افراد باشد از عدم اطلاع مردمان زمانه خود از این اقوام و نوع نگرش آنان به این اقوام تأثیر پذیرفته است زیرا در این قرون اقلیم‌هایی که ذکرشان رفت اگرچه به ظاهر بخشی از قلمرو حکومت مرکزی بودند ولی عملاً اداره آن‌ها در دست حکومت‌های مرکزی نبود چراکه گیلان در عهد الجایتو و کردستان برای مقطع کوتاهی در عصر صفوی به دست حکومت مرکزی افتاد و

پیش از آن عمدتاً در دست حکومت‌های محلی بود. بنابراین مورخان مسلمان شناخت قابل توجهی از آنان نداشتند مضافاً اینکه در این مناطق خاصه در گیلان، دیلم و کردستان علیرغم غلبه اسلام، ادیان و مذاهب دیگر نیز که از نگاه دین‌داران خیلی هم موافق مذهب راستین سنت نبود وجود داشتند. به‌طوری که قرن‌ها بعد از زمانه قزوینی در منابع از برخی از این اقوام به‌عنوان بددینان یاد می‌شود. علاوه بر این قزوینی خود با گنجاندن دیلیمان و کردها که در اقلیم کوهستانی و خوش آبوهوا قرار دارند فرض خود را نقض می‌کند.

در مقدمه دوم مؤلف فرض سابق خود مبنی بر تأثیر جغرافیا بر خلق و خوی انسان‌ها را توسعه می‌دهد و این تأثیر را حتی بر فیزیک انسان‌ها و قلمروها و حتی نوع حیوانات آن مناطق نیز صادق می‌داند. (همان: ۴۵-۴۳)

در ادامه مؤلف در مقدمه سوم به اقلیم‌های زمین می‌پردازد. به باور او سطح کره زمین، با فرض قطع شدن توسط دایره معدّل النهار (استوا) و یک دایره نصف النهار، به چهار ربع بخش می‌شود: ۲ ربع شمالی و ۲ ربع جنوبی. ربع شمالی مکشوف را «ربع مسکون» خوانند و آن دربرگیرنده دریاها، جزیره‌ها، رودها، کوهستان‌ها، بیابان‌ها، شهرها و روستاهاست. این ربع مسکون را به هفت بخش قسمت کرده، هر قسمت آن را یک «اقلیم» خوانده‌اند. این، یک تقسیم طبیعی نیست، بلکه نتیجه خطوطی فرضی است که پیشینیانی که گرد ربع مسکون گردیده‌اند (مانند افریدون نبطی و اسکندر رومی و اردشیر پارسی) آن را وضع کرده‌اند. چون از اقلیم‌های هفتگانه بگذرند، دریاها، خروشان و کوههای سر بر آسمان و هوای سرد یا گرم سوزان آن‌ها را از پیشروی باز دارد و نیز تاریکی ناحیه شمال در زیر مدار بنات‌النخش مانع پویش ایشان گردد، چه در آنجا سرما بی اندازه سخت و ۶ ماه زمستان و شب است و جاندار و گیاهی در کار نیست، در برابر آن در سوی جنوب در زیر مدار سهیل، ۶ ماه تابستان و روز است و از بسیاری گرمی و داغی هوا، گیاه و جاندار در کار نیست. در سوی باختر، امواج توفنده اقیانوس، هر پوینده‌ای را واپس می‌رانند و در سوی خاور دریاها و کوههای بلند راه بر او می‌بندند. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۹-۴۷)

قزوینی در این بخش که در ذیل عنوان جغرافیا و زمین‌شناسی جای می‌گیرد مطلب جدیدی نمی‌گوید و همانطور که خود می‌گوید این تقسیم‌بندی ابداعی سیاحان گذشته برای راحتی شناسائی مناطق از هم‌دیگر است. ادعای قزوینی در مورد طول ۶ ماهه زمستان و ۶ ماه تابستان در قطب شمال و جنوب واقعیت دارد. نکته قابل توجه در این زمینه این است که قزوینی ربع مسکون را در نیم کره شمالی می‌داند و متعرض نیمکره جنوبی نمی‌شود و صادقانه می‌نویسد مردم از باقی کره آگاهی ندارند ولی به صورت ضمنی سکونت در نیم کره جنوبی را منتفی می‌داند

در حالی که همانطور که می‌دانیم این مساله با واقعیت‌های امروز مطابقت ندارد. به این ترتیب این کتاب اثری جامع در جغرافیای تاریخی است. به باور ادوارد براون کارهای قزوینی خارج از عصر خویش قرار دارد و در دوران‌های پس از عصر خویش در شبه قاره هند و جهان اسلام دانشمندان بسیاری مثل شمس الدین دمشقی (وفات ۷۲۷ ق/ ۱۳۲۷ م)، احمد بن حمدان حرانی، (دوران شکوفایی حدود سالهای ۷۳۲ ق/ ۱۳۳۲ م)، حمدالله مستوفی قزوینی (وفات ۷۵۰ ق/ ۱۳۴۹ م)، دمیری (وفات ۸۶۱ ق/ ۱۴۵۷ م) تا محمود بن سعید سفاقی (وفات ۱۲۳۳ ق/ ۱۸۱۸ م) را تحت تأثیر بسیار قرار داد. براون تصریح می‌کند که با آن که کتاب عجایب المخلوقات در شرق بسی معروف‌تر است، اما آثار البلاد مهم‌تر و جالب‌تر است، زیرا نه تنها حاوی اطلاعات وسیع جغرافیایی است، بلکه بسیار مطالب گرانها در شرح احوال دارد. از جمله در ذیل نام بلاد، اسامی بسیاری از شاعران ایرانی از قبیل انوری (د. ۵۷۵ ق)، عسجدی (د. ۴۳۲ ق)، اوحالدین کرمانی (۵۶۱-۶۳۵ ق)، فخری گرگانی (د. ۴۴۶ ق)، فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ ق)، فرخی (۳۷۰-۴۲۹ ق)، جلال طیب، خاقانی، جلال خوارى، ابوطاهر خاتونی (د. ۵۳۲ ق)، مجیر بیلقانی (د. ۵۸۶ ق)، ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ ق)، نظامی گنجوی (۵۱۹-۵۸۷ ق)، عمر خیام (۴۴۰-۵۱۷ ق)، عنصری (۳۵۰-۴۳۱ ق)، سنایی (۴۷۲-۵۴۵ ق)، شمس طیبی (قرن ۶ و ۷) و رشیدالدین وطواط (۴۸۱-۵۷۳ ق) سخن گفته است. (براون، ۱۳۵۱: ۱۶۹-۱۷۰) البته این کتاب اختصاص به جهان اسلام ندارد و همان‌گونه که براون نیز تصریح کرده گرچه در آن ذکری از انگلستان نشده، اقلیم ششم حاوی مطالبی درباره ایرلند است. و مطالبی درباره صید نهنگ دارد و شرحی مبسوط به روم اختصاص یافته است. در اقلیم هفتم به آزمایشگاهی بر می‌خوریم که برای اثبات بی‌گناهی متهم در میان فرانک‌ها مرسوم است از قبیل افکندن در آب یا آتش و یا جنگ تن به تن، و نیز مطالبی درباره افسونگری و یافتن و سوزاندن و جادوگر. (همان. همچنین بنگرید به صفا، ۱۳۶۹: ۲۷۹)

جغرافیای اجتماعی

همان‌گونه پیش از این اشاره شد، اصولاً قزوینی کتاب خود را با رویکردی آغاز می‌کند که می‌توان آن را نوعی «جغرافیای اجتماعی» نامید. جغرافیای اجتماعی به عنوان شاخه‌ای مهم از جغرافیای انسانی «علم شناسایی اشکال سازمان‌یابی مکانی و روندهای مکان سازِ کارکردهای اصلی گروه‌ها و اجتماعات انسانی» است. (شافر، ۱۳۶۸: ۵) به عبارت دیگر پوسته زمین به عنوان سطح دربرگیرنده همه پدیده‌ها و ساختارهای غیرزنده، زنده و اجتماعی نقطه عطف پندارها

و اندیشه‌های جغرافیایی است. بر این اساس موضوع جغرافیای اجتماعی «مطالعه گروه‌های اجتماعی یا اجتماعات در رابطه با فعالیت‌های مکانی و نوع برخورد آن‌ها با مسائل و روندهای مکان‌ساز حاصل از این گونه فعالیت‌ها» است. (همان: ۶) بنابراین در جغرافیای اجتماعی از چگونگی رابطه مکان و اجتماع بحث می‌شود. از همین منظر می‌توان گفت شکل‌گیری فضا و مکان، در واقع شکل‌گیری نمادین فرهنگ، نظم اجتماعی موجود، آرزوها، نیازها و حتی بیم‌های انسان‌هاست. (ضیاتوانا، ۱۳۸۲: ۲۹)

به نظر می‌رسد که او از محدود جغرافی‌دانانی باشد که کتاب جغرافیایی خود را با چنین رویکردی آغاز کرده باشد. او در مقدمه نخست خود توضیح می‌دهد که ساختار آفرینش انسان به گونه‌ای است که، وی ذاتاً تمایل و نیاز به زندگی اجتماعی پیدا می‌کند. انسان به علت ویژگی‌های باطنی و درونی که هنگام تولد همراه اوست و ریشه در ذات و هستی وی دارد، برای رفع نیازهای اساسی خویش مانند خوراک، پوشاک و مسکن، خواسته یا ناخواسته ناگزیر است که با سایر هم‌نوعان خویش در تعامل و ارتباط باشد. در واقع تلاش‌های گسترده وی جهت رفع همین نیازهای اساسی، در اثر ارتباط با سایر افراد، مقدمه و پیش زمینه تشکیل جامعه را فراهم آورد. به تدریج با گذر زمان انسان‌ها جهت درک اعمال و کنش‌های یکدیگر با گسترش مرزهای فرهنگ و تمدن، با مفهوم جامعه‌پذیری آشنا گشتند، و از این‌رو روابط گسترده بشری در بسترهای متناوب زمانی و مکانی شکل گرفت. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۰-۳۹) او در ۷۵ مدخل (حدود ۱۱٪ از کل مدخل‌های آثارالبلاد) به مباحث مربوط به جغرافیای اجتماعی اشاره کرده است که در نوع خود قابل توجه است. همانطور که می‌دانیم با توجه به سبک تاریخ‌نگاری ایرانی که بیشتر به مسائلی نظامی و سیاسی یعنی مسائل رایج در رأس هرم جامعه توجه داشته و از پرداختن به مسائل اجتماعی مگر در موارد محدود خودداری می‌کرده است ارزش اجتماعی نگارانه اثر قزوینی بارزتر می‌شود. قزوینی در این اثر تا جایی که اطلاعات او اجازه می‌داده از لایه‌های متوسط و پائین جامعه نیز مطالب سودمندی آورده است که به هیچ وجه در آثار تاریخ‌نگارانه مجال اظهار نمی‌یافته است، ویژگی‌هایی چون: صفات عمومی منتسب به مردم برخی شهرها، میزان رفاه اجتماعی، آداب و رسوم، نوع پوشش، نوع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها، معیشت، طوایف ساکن، صنایع دستی، آئین تدفین، نظام حقوقی، اعتقادات، و غیره. از طرفی آثارالبلاد جزو آخرین کتاب‌های نوشته شده از رده کتابهای موسوم به مسالک و ممالک و معجم‌ها است که به مسائل اجتماعی توجه داشتند و بعد از آن ما شاهد کاهش نسبی نگارش کتاب‌هایی از این سنخ می‌باشیم و جای آن را سفرنامه‌ها می‌گیرند که عمدتاً توسط تابعین کشورهای دیگر نگارش یافته‌اند.

به باور قزوینی تلاش‌های انسان جهت رفع همین نیازهای عمده و اساسی نیز، مقدمه شکل‌گیری صنایع مثل ریسندگی و بافندگی، زراعت و کشاورزی و... گردید. اما چون انجام این امور به تنهایی ممکن نبود، به تدریج زمینه تعاملات بشری گسترده‌تر گردید. با گسترش تعاملات میان انسان‌ها به تدریج زمینه نبوغ استعدادها و خصلت‌های نیک نهفته در سرشت وی فراهم شد و این خصلت‌ها هر یک به نوعی با یکدیگر در ارتباط بود به صورتی که اگر یکی از آن‌ها به مخاطره می‌افتاد عملکرد و کارکرد سایر آن‌ها را نیز با اختلال مواجه می‌ساخت. این ارتباط فقط محدود به سرشت خود فرد نبود بلکه در تعامل وی با سایر افراد در جامعه از صورت فردی خارج و شکل اجتماعی پیدا می‌کرد. از این‌رو قزوینی ارتباط هماهنگ میان اجزای جامعه را به فعالیت اجزا و اندام‌های بدن انسان مشابه می‌داند که در صورت اختلال در یک عضو عملکرد نهایی سایر اندام‌ها نیز با اختلال مواجه می‌شود. (همان)

از منظر قزوینی شکل‌گیری جوامع نخستین تحت تأثیر جغرافیا بود. نخستین جوامع که در بیابان‌ها برپا شد ناخودآگاه تحت تأثیر شرایط جوی و اقلیم قرار گرفت و انسان‌ها برای مصون ماندن از آفتاب سوزان و یا سرما و باد و باران طاقت فرسا مجبور به برپایی خرگاه و چادر گشتند اما در این صورت نیز از هجوم غارت‌گران و اقوام بیابان‌گرد مصون نبودند. از این‌رو نخستین تلاش‌ها در جهت برپایی شهرها و روستاها و قریه‌ها آغاز گردید. سلاطین و فرمانروایان نخستین اقدامات را در این راستا به عمل آوردند و دستور ساخت قلاع و حصارها و دیوارها را صادر کردند. مردمان دیگر نیز در ساخت این قلاع و حصارها در گردها محل سکونت خویش مشارکت داشتند و در پی همین اقدامات نخستین شهرها و روستاها بخصوص در کنار دریاها و آبها برپاگردید. قزوینی ایجاد این شهرها و روستاها را آغاز شکل‌گیری جوامعی مملوء از انسان‌های متمدن در قیاس با اقوام بیابان‌گرد و ترکمنان در کرانه‌ها و سرزمین‌های مرزی می‌داند. (همان: ۴۰-۴۱)

در ادامه قزوینی به ویژگی‌های ساختاری شهرها و روستاها می‌پردازد و «تأثیر هر شهر بر ساکنانش» را روشن می‌سازد. در واقع او در اینجا به تأثیر جغرافیا بر اجتماع اشاره می‌کند. از نظر قزوینی زمین از حیث جغرافیایی به چهار قسمت (باختر و خاور و شمال و جنوب) تقسیم می‌شود. او معتقد است در هر یک از این چهار قسمت شرایط جغرافیایی و اقلیمی با سایر بخش‌ها متفاوت است. در برخی از مناطق گرمای سوزان و طاقت فرسا به حدی است که شرایط اقلیمی برای ساکنان آن مناطق مقبول نیست، زیرا موجب سوزانده شدن گیاهان و زمین‌های زراعی و تلف شدن حیوانات می‌شود، در برخی از مناطق نیز خلاف این شرایط برقرار است و فاقد نور آفتاب

کافی است و سرمای طاقت فرسا حاکم است که این شرایط نیز مقبول ساکنان آن نیست زیرا در این مناطق نیز هیچ گیاهی نمی‌روید و حیوانات نیز از سرما تلف می‌شوند.

در این میان مناطقی که مقبول ساکنان آن باشد و دارای شرایط زندگی مطلوب زندگی پذیر باشد، اندک است. و بنا بر تقسیم بندی که وی در این باب ارائه می‌دهد در میان اقلیم‌های هفت گانه زمین، اقلیم‌های سوم و چهارم و پنجم برای زندگی مطلوب‌تر و مناسب‌تر است. به عقیده وی مردمانی که بیرون از این سه اقلیم زندگی می‌کنند، با وجود شرایط جوی و اقلیمی نامناسب در رنج و عذاب به سر می‌برند و خواسته و ناخواسته این سبک زندگی در پرورش و تکامل آنان مؤثر است. «سرزمین‌های گرمسیر منافذ بدن را گشاد کند و نابودکننده نیروی بدن و زبون کننده حرارت غریزی و سست دارنده روح و روان است و ساکنان آنجا ترسان و نیروهایشان کم و هاضمه‌شان بیمار است ... مساکن سردسیر، تن را سخت می‌کند و منافذ آن را می‌بندد و بر حرارت غریزی می‌افزاید» به همین علت مردمان این مناطق شجاع و دلیر هستند، زیرا که سرمای بیرون موجب شعله ور شدن حرارت غریزی درون است.» (همان: ۴۴-۴۳)

در سرزمین‌های مرطوب، نه تابستان گرم است و نه زمستان‌ها سخت، از این‌رو مردمان این مناطق نرم خو و نرم پوست‌اند و زودتر با محیط آخت شوند و در ورزش‌ها زودتر خسته می‌شوند. زمین‌های خشک منافذ بدن را می‌بندد و به خشکی آن می‌افزاید. تابستان‌ها گرم و زمستان‌ها سرد است. مغز مردم آن خشک است ولی نیروی آن‌ها تند و تیز است. در سنگستان‌ها، تابستان‌ها سوزان و گرم و زمستان‌ها سرد و طاقت فرسا است، از این‌رو مردمان ساکن در این مناطق جنگجو و بدخو و خودبین هستند. (همان)

نکته جالب اینجاست که نظرات قزوینی در تأثیر جغرافیا بر طبیعت بشر و جامعه، بسیار شبیه چیزی است که منتسکیو در قرن هجدهم درباره تأثیر محیط جغرافیایی بر جوامع انسانی مطرح کرد. (بنگرید به آرون، ۱۳۸۱: ۴۶)

قزوینی بر مبنای همین مقدمات است که در سراسر کتابش شهرها و جوامع را از منظر خصایص اجتماعی نیز مورد بررسی قرار می‌دهد و از این جهت اثر او بسیار حائز اهمیت است. او ضمن توصیف جغرافیایی هر شهر، جنبه‌های بارز و منحصر به فرد مردمان آن شهر را نیز توضیح می‌دهد. برای نمونه وقتی درباره مردم چین صحبت می‌کند درباره خصوصیات و مهارت‌های آنان می‌نویسد «اهل چین ... در صنعت حذاقت بسیار دارند و هر صنعت که از ولایات خارج بدانجا آرند، نپسندند و عیب بدان گیرند و چنان گویند که اهل عالم کوراند ... در صورتگری و تصویرسازی به غایت قصوی رسیده‌اند چنانکه تصویر انسان را در حالت خنده می‌کشند و در حالت گریه می‌کشند و

در میان خنده خجالت و خنده شماتت و خنده خوشحالی در تصویرات که می‌کشند، فرق ظاهر می‌نمایند.» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۹۹) همچنین وقتی درباره شهر زویله در زنگبار آفریقا صحبت می‌کند به یکی از خصوصیات و مهارت‌های آنان اشاره می‌کند «شهری است در ولایت آفریقای، و مردم آنجا بسیار مهارت در پی بردن و پیدا نمودن آثار رونندگان را دارند؛ چنانکه فرق میان پی غریب و بومی دهند و فرق میانه قدم مرد و زن و دزد و بنده گریخته و مرد و زن دهند» (همان: ۱۴۲) و یا اینکه حتی درباره نحوه زندگی و محل سکونت مردم برخی شهرها هم صحبت می‌کند. برای مثلاً در مورد ری می‌نویسد «خانه‌های ری کلاً زیر زمین باشد زیرا وقتی که عبور لشکر از آن ولایت شود و دشمن تاخت کند خشک و ترش را بسوزاند ... پس ناچار اهل ری خانه‌ها را زیر زمین ساخته‌اند و درهای خانه‌ها را تنگ و تاریک نموده‌اند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۴۲)

در مورد خصوصیات فردی اهل ولایت چین می‌نویسد «خوش سیم و از جمیع صناعات حاذق و ماهرند. ولی کوتاه قد و بزرگ سر می‌باشند. لباس ایشان از حریر و زینت آلاتشان استخوان فیل و کرگدن است و اکثر اهل آن مملکت ... بت پرست می‌باشند و به مذهب مجوس و مانویت‌اند و به تناسخ باور دارند» (همان: ۹۷) یا اینکه «لباس اهل حبشه پنبه و پوست است» (همان: ۵۶). همچنین زنان سچلماسه «صاحبان صنعت می‌باشند و پارچه‌های خوب بافند و کارهای شگفت‌انگیز و زیبا دارند» (همان: ۸۵)

در کنار این مباحث، گاهی از اخلاق اجتماعی مردمان نیز صحبت می‌کند. اینکه «اهل ولایت تاهرت موسوم به حماقت باشند» (همان: ۲۲۴) یا اهل ولایت تونس «موصوفند به بخل و لئامت و حسد و بر ولایت و حکام خود زود یاغی شوند» (همان: ۲۲۹). همچنین «گویند که اهل اصفهان لئیم و بخیل باشند» (همان: ۳۵۸) و «اهل ساوه خوش صورت و خوش آواز می‌باشند» (همان: ۴۵۶) گاهی توضیح بیشتری هم می‌دهد «زمخشری تعریف اهل خوارزم و رشادت آنان را نموده و از دیانت و امانت ایشان وصف کرده. گوید که در خوارزم نیکویی‌هایی هست که در دیگر سرزمین‌ها یافت نشود. خوی نیکوی مردم آنجا را در شهرهای دیگر نیابیم.» (همان: ۶۰۴-۶۰۳) قزوینی همچنین از برخی عادات مردم شهرهای مختلف نیز سخن گفته است. برای نمونه اینکه «از عادات اهل روس آن است که اگر شخصی مالک ده هزار درهم باشد یک طوق برای علامت این معنی به گردن زن خود اندازد و اگر صاحب بیست هزار درهم باشد دو طوق اندازد و همچنین بسیار شود» (همان: ۶۶۸) یا اینکه در مورد شهر باطن الروم که «در مذهب نصاری می‌باشند»، توضیحاتی می‌دهد شبیه به آنچه در داستان سیاووش در شاهنامه رخ داده است. «عادت دیگر ایشان آن است که متهم به مال یا خون را به آتش تعذیب نمایند و امتحان کنند و آن

چنان است که در پیش متهم تورات و انجیل خوانند و آهنی را سرخ کرده دو چوب نصب نمایند و آهن را در میان آن دو چوب گذارند و به متهم حکم نمایند که آهن را برداشته سه قدم راه رود. پس از آن آهن را انداخته ... اگر اثر زخم در دست او باشد متهم است و الا تهمت بری خواهد بود» (همان: ۶۹۴)

او حتی توصیفی جالب از بازار حراج زنان فاحشه در لاذقیه دارد. گویند «در لاذقیه دیدم که محتسب زن‌های زناکار را با غربای دولتمند در یک حلقه جمع می‌کرد برای فجور و به هر یک از مردان، فرداً فرداً قیمت جماع زنان را اظهار می‌کرد و مردان فاجر قیمت را متزاید می‌کردند تا به منتهای قیمت خود می‌رسید و پس از آن، آن قیمت را در کاغذ دفتر خود، نوشته، زن را به مدتی که معین کرده بود به آن مرد فاجر می‌داد» (همان: ۳۱۶-۳۱۵)

از نظر تاریخ پزشکی نیز این کتاب خیلی مهم است. قزوینی به سرایت برخی بیماری‌ها در شهرها هم اشاره می‌کند. او وقتی از شهر مرو صحبت می‌کند به یک نوع بیماری به نام «عرق مدینی» اشاره می‌کند «و ناخوشی عرق مدینی در آنجا بسیار باشد. سالی یکبار ساکنین آن ولایت به همین ناخوشی مبتلا می‌شوند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۳۰)

نکته مهم دیگر که از منظر اجتماعی اهمیت دارد اشاره به چهره‌های ماندگار و برجسته شهرهای مختلف است. او در بسیاری از جاها از بزرگان و افراد مشهور شهرها اسم می‌آورد و درباره آن‌ها توضیح می‌دهد که این برای محققان بسیار مفید است. برای مثال در مورد ری می‌نویسد «محمد بن عمر رازی از علمای اهل سنت منسوب به این شهر می‌باشد. لقب او فخرالدین است. اهل سنت او را از علمای رأس مائه شمارند.» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۴۴) یا در مورد شهر مرو و یکی از افراد مشهور و عالم آنجا توضیح می‌دهد «بدانجا نسبت دارد ابوبکر عبدالله بن احمد بن عبدالله قفال مروزی. یگانه روزگار در دانش و فقه بود. مردم از همه جا به سوی او می‌آمدند. کتاب‌های بسیار نگاشت و صیت دانش او در جهان پخش شد» (همان: ۵۳۴)

یا این در مورد شهر تستر (شوشتر) می‌نویسد «سهل بن عبدالله از ولایت تستر است و او صاحب کرامات بوده ...» (همان: ۲۲۶) «قاضی ابوالعباس احمد بن سربج از اهل شیراز است. شافعی مذهب بوده و کتاب بسیار تصنیف کرده و با ابوبکر محمد بن داود مناظرات داشته» (همان: ۲۶۷) در مورد غزه می‌نویسد «محمد بن ادریس شافعی در این شهر متولد شده در سته صد و پنجاه هجری و او یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت است» (همان: ۲۸۲) همچنین قاضی عمر بن سهلان منسوب به ولایت ساوه است. «ادیب و فقیه و حکیم بود. و خداوند لطافت طبع و تیزهوشی را به او مخصوص گردانیده بود» (همان: ۴۵۶)

اهمیت اقتصادی

گذشته از اهمیت آثارالبلاد از منظر جغرافیای اجتماعی، این کتاب از منظر جغرافیای اقتصادی نیز اهمیتی به سزا دارد. تاجایی که در آثارالبلاد حدود ۱۰۵ مدخل (حدود ۱۶٪ از کل مدخل ها) به مباحث مرتبط با جغرافیای اقتصادی مربوط است. در واقع جغرافیای اقتصادی را می توان به مثابه تحقیقی در شباهت ها، تفاوت ها و ارتباط بین مناطق در درون یک منطقه از نظر تولید، مبادله، انتقال و مصرف کالاها و خدمات تعریف نمود (رحمتی و آهنگران، ۱۳۹۵: ۸۰). جغرافیای اقتصادی، فعالیت های اقتصادی انسان را در محیط های طبیعی و فرهنگی مطالعه و بررسی می کند. جغرافیای اقتصادی از تجزیه و تحلیل پراکندگی فعالیت های اقتصادی انسان بحث و گفتگو دارد. جغرافیای اقتصادی، چگونگی روابط بین عوامل محیطی و اوضاع اقتصادی همچنین کارایی گروه های شغلی و پراکندگی بازده آن ها را بررسی می کند. جغرافیای اقتصادی از دو قسمت یکی جغرافیا (عوامل مکانی) و دیگری اقتصاد (تولید، توزیع، مبادله و مصرف کالا و بخش خدمات) ترکیب یافته است (شکوئی، ۱۳۷۱: ۲۲۵-۲۲۶). بنابراین در جغرافیای اقتصادی تأکید روی مکان اقتصاد است از این رو شباهت ها و هماهنگی ها، اختلافات و ناهماهنگی های مکان های اقتصادی و همچنین وابستگی های مکان ها مورد توجه است. (همان، ۱۳۷۱: ۲۲۷).

با توجه به این تعریف، توضیح قزوینی درباره محصولات مهم تجاری و کشاورزی و معدنی شهرها را می توان نوعی جغرافیای اقتصادی دانست. برای نمونه وقتی درباره ترکستان صحبت می کند می نویسد «و معدن بلخ و لاجورد و بیجاده (کهربا) در ترکستان می باشد. و متاع آن ولایت، مشک و سنجاب و سمور و قاقم و فنک (نوعی روباه) و پوست روباه سیاه و خرگوش سفید و مرغ شکاری اشهب و سنگ پشت و اسب های راهوار و استخوان سنگ پشت است» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۹۵) و یا اینکه درباره شهری به نام مَقَری در یمن می نویسد «قریه ای است در یک منزلی شهر صنعا و معدن عقیق در آن قریه می باشد و بهترین عقیق های یمن در آن قریه پیدا شود» (همان: ۱۰۷) همچنین درباره شهر تقلیس می نویسد «زیبق (جیوه) و خلنج (نوعی فیروزه) و غلام و کنیز خوش صورت و اسب های خوب و پشمینه آلات و رخوت و فروس و خز از ولایت تقلیس به سایر ولایات برند» (همان: ۵۹۶)

در همین زمینه در مورد سکه های برخی شهرها هم اطلاعات بسیار خوبی به خواننده می دهد. مثلاً درباره سکه های شهر تقلیس می نویسد «در آن ولایت نوعی از دینار به هم رسد که او را پرپره نامند و به وزن یک مثقال در کمال خوبی ساخته شده. در یک طرف آن صورت اصنام کشیده شده و در طرف دیگر آن به خط سربانی چیزی نوشته شده و آن سکه پادشاهان آنجاست و به هیچ وجه

تقلب در آن نتوان نمود چه علاماتی دارد که مثل آن نتوان ساخت» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۹۶)

درباره جزیره کیش می‌نویسد «جزیره‌ای است در دریای فارس ... کشتی‌های هندیان به آن جزیره درآیند و تجارتگاه اهل هند و عجم و عرب است ... متاع هند را از آن جزیره به ولایت هند برند.» (همان: ۲۹۸) یا اینکه ولایت البجه «معدن زمرد سبز در کوه‌های آن ولایت است و زمردی که از آن معادن حاصل می‌شود آبدارتر و مرغوبتر از زمرد سایر معادن است» (همان: ۵۴) در مورد سبجلماسه می‌نویسد: «انگور و خرما در آن ولایت بسیار است و بیست و شش قسم خرما در آن ولایت پیدا می‌شود. و زنان آن ولایت صاحبان صنعت می‌باشند و پارچه‌های خوب بافند... و اهل این ولایت کثیرالمال و مکنت و ثروت می‌باشند چراکه در سر راه قافله‌ای واقع که به ولایت تبر که معدن طلا دارد می‌روند» (همان: ۸۵)

در مورد سَرَنَدِید نیز می‌نویسد: «در آن جزیره انواع عطریات و ادویه جات و و چوب عود و نارجیل به هم رسد و معدن طلا و نقره در کوه‌های آن بسیار است و مروارید در کنار آن جزیره در میان دریا یافت شود» (همان: ۸۶) گاهی حتی برخی محصولات یک منطقه را ارزیابی نیز می‌کند «ظروف چینی مشهور است و آنچه در ولایت چین سازند، سفید و شفاف باشد و آنچه بدین ولایات آرند و به اسم ظروف چینی فروشد عمل ولایت هند است که در شهر کولم سازند، دخیلی به صنعت چین ندارد» (همان: ۱۰۰) همچنین «متاع چین بسار است، از آن جمله طالیقون است و آن آهنی است مصنوع که در قیمت بسیار گرانتر از نقره است و طاووس‌های عجیب و اسب‌های شکیل که مثل آن‌ها در سایر ولایات به هم نرسد در چین باشد» (همان) او توضیح می‌دهد که مرواریدی که در بحرین به دست می‌آید «احسن انواع مروارید است» (همان: ۱۲۴)

«و شهر عدن بندرگاه کشتی‌های هندوستان است و از چین و عراق و فارس تجار به آنجا روند و تجارت نمایند» (همان: ۱۵۰) در مورد تجارت فلفل در شهر ملیبار هند می‌نویسد: «و حمل کنند فلفل را از اقصای مشرق به اقصای مغرب. و اهل فرنچ از متاع فلفل بسار منتفع شوند و از دریای شام به ولایت مغرب برند» (همان: ۱۷۶-۱۷۵) در مورد ماسبدان [ماسبدان] می‌نویسد: «درخت و آب‌های گرم و معدن کبریت و زاج در آنجا می‌باشد و بورق و نمک نیز در آنجا بسیار است» (همان: ۳۱۷)

او حتی از روش استخراج مرجان از ساحلی در دریای آفریقا توضیح می‌دهد. اینکه اهالی آنجا چگونه با ساختن ابزاری از قعر دریا مرجان استخراج می‌کنند «و چون از آب بیرون آرند، دانه‌های مرجان خاکی رنگ باشد و آن پوستی است مانند پوست نخود که بر بالای مرجان احاطه کرده است و چون پوست را بکنند دانه مرجان که به سرخی مشهود است به دست آید» (همان: ۳۱۸)

قزوینی داده‌های دست اولی از اوزان و مقیاس‌ها نیز به دست می‌دهد به عنوان نمونه: «رطل اردبیل به وزن هزار و چهل درهم است و هر درهم قریب به سزده نخود و نیم» (همان: ۳۵۰)

اهمیت تاریخی

اهمیت آثارالبلاذ به مباحث اجتماعی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود. بلکه این اثر حتی می‌تواند به مثابه مرجعی تاریخی نیز به شمار آید و از این منظر در کنار ارزش‌های جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی، از اهمیت تاریخی درخوری نیز برخوردار است. چراکه همان‌گونه که کراچکوفسکی توضیح می‌دهد او از لحاظ تاریخی توضیحات کافی در مورد موضوعاتش می‌دهد. (کراچکوفسکی، ۱۳۹۳: ۲۸۵) به عنوان نمونه وقتی از سومنات در هند صحبت می‌کند به ماجرای حمله سلطان محمود غزنوی به این شهر و معبد آن اشاره می‌کند: «روایت است که چون سلطان محمود غزنوی به غزو مشغول شد، سعی بسیار در گرفت ولایت سومنات نمود و در سینه چهارصد و شانزده در یازدهم شهر ذیقعد الحرام به آن ولایت رسید، چنانچه پنجاه هزار نفر از لشکر هندیان مقتول شد و فتح از برای سلطان میسر نشد...» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۴۵)

او در ضمن توضیح شهر عسقلان می‌نویسد «در عهد عمر (خلیفه دوم) آن شهر به دست اسلام افتاد، و در پانصد و چهل و هشت هجری فرنگیان بر آن شهر مستولی شدند. گویند فرنگیان کشتی ساخته بودند که کناره آن کشتی در ارتفاع مساوی سور عسقلان بود که در میان دریاست. پس غفلتاً به کنار سور آمده کشتی را به سور متصل نموده داخل آن قلعه شدند و قلعه را مفتوح ساختند و سی و پنج سال در دست ایشان ماند تا آنکه صلاح الدین یوسف بن ایوب لشکر بر سر ایشان برده عسقلان را مفتوح نمود... در تاریخ پانصد و هشتاد و هفت هجری» (همان: ۲۷۸) در مورد عَکّه هم می‌نویسد «عَکّه همیشه در دست مسلمانان بود تا فرنگیان در سینه چهارصد و نود هفت بر آنجا مستولی شدند... تا آنکه صلاح الدین در سینه پانصد و هشتاد و سه فتح آنجا را نمود» (همان: ۲۷۹) بعد از چند سال مجدداً عَکّه به دست فرنگیان تصرف شد و قزوینی می‌نویسد تا زمان تحریر آثار البلاذ هم‌چنان در دست آنان است. و نیز در مورد قُسطاط و اشغال آن توسط فرنگیان و آزاد کردنش توسط صلاح الدین داده‌های سودمندی به دست می‌دهد (همان: ۲۹۲)

هنگام صحبت از قلعه ارسلان‌کشاد در قزوین به رویداد ورود اسماعیلیه به این قلعه اشاره دارد «در سینه پانصد و نود و پنج هجری، اسماعیلیه آلات حرب را به الاغان خود بار کرده به طرز کاروانیان وحشیانه وارد قلعه شده، راه آمد و شد را بر قزوینیان بستند و کار بر قزوینیان تنگ شده

به توسط شیخ علی یونانی از تکش خان پسر اتسر پادشاه خوارزم که مسلط بر ممالک ایران نیز بودند مدد خواستند. پس خوارزمشاه به نفس خود به مدد قزوینیان آمده قلعه را صلحاً از اسماعیلیه گرفت» (همان: ۳۵۱)

او همچنین به برخی از بناهای تاریخی اشاره می‌کند به عنوان نمونه اهرام مصر و دو پیکره بزرگ بودا در بامیان. «و از عجایب مصر دو گنبد است موسوم به هرمان که محاذی‌اند به شهر فسطاط. هر یک از آن دو گنبد از یک پارچه سنگ عظیم الجثه تراشیده شده، مربع القاعده و مخروط الشكل و ارتفاع عمود، سیصد و هفده ذراع است و چهار سطح او را احاطه کرده است ... و این سنگ‌ها با این عظمت در کمال استحکام و به غایت خوش اندام و بسیار خوب ساخته شده» (همان: ۳۲۴) در بامیان «بتخانه‌ای است بسار مرتفع که ستون‌های عالی دارد. دو بت از سنگ تراشیده‌اند و در آن خانه گذاشته‌اند. نام یکی سرخ بت و نام دیگری خنگ بت» (همان: ۲۰۹)

از نکات بسیار مهم تاریخی دیگر که در آثارالبلاذ مشهود است، اشاره به پراکندگی مذهبی در شهرهای مختلف است. در واقع قزوینی وقتی از برخی از شهرها صحبت می‌کند به دین و مذهب و اعتقادات آن‌ها نیز اشاره می‌کند. به عنوان نمونه در مورد ناحیه رویان در مازندران می‌نویسد: «ابوالمحاسن رویانی از اهل رویان است. و او اول کسی است که به الحاد و کفر اسماعیلیه فتوا داد. اسماعیلیه را مذهب آن بود که معلمی برای خلائق ضرور است که ایشان را تعلیم راه هدایت نماید و می‌باید مردم از سخن آن معلم بیرون نروند. ابوالمحاسن به قزوین آمده فتوا به الحاد اسماعیلیه داد» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۴۲) و یا اینکه درباره شهر ری می‌نویسد «اهل ری بعضی شافعی و بعضی حنفی می‌باشند و اکثر اوقات با هم نزاع و جدال می‌نمایند» (همان: ۴۴۳). درباره منطقه ترکستان هم توضیح می‌دهد که ترک‌ها دین و مذهب خاصی نداشتند، «ترک را دینی از ادیان نباشد. بعضی ستاره پرستند، بعضی آتش پرست و برخی آرامنه و بعضی‌مانی نقاش را پیغمبر دانند و طایفه‌ای بت پرست، گروهی ساحر» (همان: ۵۹۳)

قزوینی در مورد مذهب اهل عمان در زمان خودش می‌نویسد «مذهب اهل آن ولایت در زمان ما، مذهب خوارج است که منسوبند به عبدالله بن اباض و این شخصی بود که در اواخر خلافت مروان حمار، ظاهر شد و اختراع مذهب اباضیه نمود و کشته شد» (همان: ۱۰۱) همچنین در مورد بحرین می‌نویسد: «و مذهب قرامطه از آن ولایت (بحرین) شیوع یافت و رؤسای این مذهب، ابوسعید و ابوطاهر نامی بوده‌اند مخالفت با مذهب اسلام کردند و حجاج بیت الله را کشتند و کعبه را غارت کردند. خروج این طایفه در سنه دویست و هفتاد و پنج هجری بوده در زمان معتمد بن متوکل عباسی و حجر الاسود را از دیوار خانه کعبه کردند و به میان طایفه خود

بردند» (همان: ۱۲۴) او ضمن ذکر شرح حال بشر مریسی معتزلی، توضیح دقیقی از اعتقادات معتزلی می‌دهد «چون در میان اهل تسنن خلاف است که آیا قرآن مخلوق است و حادث؛ یا غیرمخلوق است و قدیم؟ معتزلی را مذهب آن است که مخلوق است و حادث و مذهب غیرمعتزلی آن است که غیرمخلوق و قدیم است. بشر مردم را به دلیل الله خالق کُل شی، سایر اهل سنت را به مذهب اعتزال می‌آورد.» (همان: ۳۱۹)

در مورد منازعات مذهبی در آوه و ساوه هم می‌نویسد آبه «دهی است نزدیک ساوه ... هیچ عیب ندارد مگر اینکه اهل آنجا شیعه و رافضی می‌باشند و با اهل ساوه که سنی هستند همه اوقات منازعه دارند» (همان: ۳۴۲) در باب همین منازعات گزارشی هم از طالقان دارد: «ابوالخیر احمد بن اسماعیل ملقب به رضی الدین که از علمای اهل سنت است از آنجا است ... جمیع شیعه‌های قزوین را گرفته و اسم ابوبکر و عثمان را بر پیشانی این بیچارگان داغ زده» بود (همان: ۴۷۱)

یکی از نکات مهم دیگر در کتاب آثارالبلاد قزوینی اشاره به وجه تسمیه شهرها است. این مساله هم برای محققان تاریخ محلی بسیار مفید است. مثلاً درباره اینکه چرا به مازندران می‌گویند طبرستان توضیح می‌دهد که «گویند که پادشاهی محبوسین بسیار داشت و به ولایت مازندران فرستاد. ولایت مازندران خراب بود. محبوسین آن ولایت را آباد نمودند. چون برای تراشیدن بیشه، تیشه ضرور بود محبوسین از پادشاه تیشه خواستند. پادشاه تیشه و تبر بسیار به آنجا فرستاد. لہذا آن ولایت را طبرستان گفتند» (همان: ۴۷۳)

نتیجه گیری

مباحثی که در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت نشان داد که آثارالبلاد و اخبارالعباد زکریای قزوینی نه تنها یک کتاب جغرافیایی بلکه اثری اجتماعی، اقتصادی و تاریخی نیز به شمار می آید. داده هایی که قزوینی در این اثر به مخاطب عرضه می کند از هر چهار حوزه بالا است. بنابراین حتی با کمی تسامح می توان گفت آثارالبلاد اثری میان رشته ای است. چراکه پژوهشگران هر چهار رشته جغرافیا، جامعه شناسی، اقتصاد و تاریخ می توانند این اثر را به عنوانی اثری مرجع در رشته خود در نظر بگیرند. این مساله وسعت کار قزوینی را نشان می دهد.

به همین دلیل است که گفته شد، کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد می تواند منبعی بسار غنی برای پژوهشگران حوزه «جغرافیای انسانی» و «جغرافیای اقتصادی» که خود از حوزه های میان رشته ای نوظهور هستند، قلمداد شود. همچنین از عنوان کتاب او می توان دریافت که «بلاد» و «عباد» جایگاه ویژه ای دارند. پژوهشگران این دو حوزه پس از مراجعه به این کتاب، با انبوهی از داده های مرتبط با موضوعات مورد علاقه شان مواجه می شوند. همچنین مورخان و پژوهشگران تاریخ نیز به همین ترتیب از داده های تاریخی این اثر می توانند بهره مند شوند.

منابع:

- آرون، ریمون (۱۳۸۱). مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: علمی فرهنگی.
- اشکواری، محمد جعفر و دیگران (۱۳۹۶). عجایب نگاری در تمدن اسلامی: خاستگاه و دوره‌بندی. مطالعات تاریخ اسلام، سال نهم، شماره ۳۳.
- اقبالی احمد آبادی، لیلا (۱۳۹۸). نقد اخلاقی کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های آباد در آثارالبلاد و اخبارالعباد. فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی.
- براتی، پرویز (۱۳۸۸). کتاب عجایب ایرانی: روایت و شکل و ساختار فانتزی عجایب‌نامه‌ها، تهران: افکار.
- براون، ادوارد (۱۳۵۱). تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ترجمه غلامحسین صدیقی افشار، تهران: انتشارات مروارید.
- دفاع، علی عبدالله (۱۳۸۶). مشاهیر گیاه‌شناسی در تمدن اسلامی، ترجمه فرزانه غفاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رحمانی، م. و آهنگران، ا. (۱۳۹۵). جغرافیای اقتصادی ارمنیه از منظر مورخان و جغرافی نویسان مسلمان. پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ص. ۷۹-۱۰۰.
- رحمتی، محسن؛ آهنگران، امیر، (۱۳۹۵). جغرافیای اقتصادی ارمنیه از منظر مورخان و جغرافی نویسان مسلمان. پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۰، شماره ۱۹.
- سارتن، جورج (۱۳۸۳). مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدیقی افشار، تهران: علمی فرهنگی.
- شافر، فرانتس (۱۳۶۸). درباره مفهوم جغرافیای اجتماعی، ترجمه عباس سعیدی، نشریه رشد آموزش جغرافیا.
- شکویی، ح (۱۳۷۱). فلسفه جغرافیا (نسخه ششم). تهران: گیتاشناسی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، کتاب اول، تهران: انتشارات فردوسی.
- ضیاء توانا، محمد حسن (۱۳۸۲). جغرافیای اجتماعی تجلیگاه تعامل میان‌دانشی، نشریه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۰.
- عزیز زاده، فرزانه (۱۳۸۷). یادگارهای ماندگار: آثارالبلاد و اخبارالعباد، تهران: نشریه و کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۸۸.
- علائی، سیروس (۱۳۷۲). جهان‌نمای زکریای قزوینی، نشریه ایران‌شناسی، شماره ۱۹.

قزوینی، محمد بن محمود بن زکریا (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

قزوینی، محمد بن محمود بن زکریا (۱۳۹۰). عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، قم: مجمع ذخائر اسلامی.

کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ (۱۳۹۳). تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.

مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۷۴). ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب، تهران: خیام.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵). معجم البلدان، بیروت: دارصادر.